

فصل‌نامه پژوهشی تحقیقات زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

دوره جدید - شماره چهارم، شماره پیاپی: هفتم

بهار ۱۳۹۰ - از صفحه ۱۳۳ تا ۱۴۶

دو شخصیت هم‌نام اصفهانی*

دکتر کامران کسائی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه بین‌المللی امام خمینی - قزوین

چکیده

اصفهان، دو شخصیت به نام جمال‌الدین دارد. یکی جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، سخنور توانا و بنام سده ششم که نام و اشعارش بر همگان به ویژه پژوهندگان شعر ادب فارسی آشناست و در این مقاله ما را سر پرداختن به او نیست، و دیگری محمدبن علی بن منصور، معروف به جمال‌الدین اصفهانی، وزیر نیکوکار عصر سلجوقی است که او هم در سده ششم می‌زیسته. و در قیاس با جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی گمنام تر و ناشناخته تر است. از قضا خاقانی شروانی، دیگر قصیده پرداز و سخنور سده ششم، با این هر دو جمال‌الدین دوستی و ارتباط داشته. درباره آشنایی و نیز معارضات خاقانی با جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، در تذکره‌های ادبی، کتاب‌های تاریخ ادبیات و نقدهای ادبی به تفصیل سخن رفته و ما از ذکر آن در می‌گذریم. آنچه موضوع اصلی این مقاله است، معرفی شخصیت، شرح احوال و نقد روزگار جمال‌الدین اصفهانی وزیر و شرح مکارم و صفات اخلاقی او از زبان مورخان و نیز ذکر خیر او در اشعار خاقانی شروانی است.

کلید واژه‌ها: جمال‌الدین اصفهانی، خاقانی شروانی، سلجوقیان، اتابکان، تحفه

العراقین.

پذیرش: ۱۳۸۹/۱۱/۱۰

* تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۸/۸

پست الکترونیکی

مقدمه

شهر کهن سال سپاهان در دل ایران زمین، زادگاه مردان کارآمد و خاستگاه فرزندگان و فرهیختگان از روزگار باستان تا کنون بوده و در دوره اسلامی نیز با پرورش ادیبان آزموده و دانشمندان و نویسندگان بنام، در انتقال آیین‌ها و آداب ایرانی به فرهنگ و تمدن اسلامی و رشد و پیشرفت آن سهمی بسزا داشته است. در زمان دیرپای فرمان‌روایی آل بویه (بویهیان) ایرانی و ترک نژاد سلجوقی که بیشتر حکمرانان این دو دودمان، پایتخت در اصفهان داشتند، فرصتی مناسب دست داد تا استعدادهای ذاتی اصفهانیان، بیش از پیش شکوفا شود و بسیاری از دبیران دیوانی این سرزمین، به پایگاه والای وزارت در دستگاه شاهان و خلیفگان راه یابند. یکی از این افراد، جمال‌الدین اصفهانی، وزیر نیکوکار عصر سلجوقی است که در این مقال با استفاده و کمک از منابع تاریخی؛ نخست به شرح حال و خدمت دیوانی و وزارت او می‌پردازیم و نگاهی گذرا به رویدادهای تاریخی عصر او می‌افکنیم و سپس ذکر جمیلش را از زبان شاعران، سخنوران، مورخان و نویسندگان معاصر و یا نزدیک به زمان او بررسی می‌کنیم.

ابوجعفر محمد بن علی منصور، ملقب به جمال‌الدین و معروف به جواد اصفهانی (م. ۵۵۹ هـ-ق) از نویسندگان دربار عصر سلجوقی بود که به وزارت در دستگاه اتابکان زندگی موصل ارتقا یافت. (ابن خلکان، ۱۳۵۴، ۱۴۳) علی، پدر جمال‌الدین خود از حاجبان وزیر شمس‌الملک، پسر خواجه نظام‌الملک توسی، وزیر بزرگ سلجوقیان بود. (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶، ۲۵۲-۲۵۱). وی در آغاز به شغل دیوانی دست یافت و در دربار سلطان محمود بن محمد بن ملک‌شاه سلجوقی (۵۱۱-۵۲۵ هـ-ق) به خدمت پرداخت و در این جایگاه آن‌چنان خوش درخشید و راه پیشرفت پیمود که به دستگاه اتابکان زنگی در موصل راه یافت. (ابن اثیری جزری، ۱۳۸۲، ق، ص ۸۲) حکمرانانی که جمال‌الدین اصفهانی در دستگاهشان به دبیری و وزیر رسید، اتابکان زنگی موصل و شام بودند و از این رو، جمال‌الدین اصفهانی، به جمال‌الدین موصلی شهرت یافت. دنیای اسلام، به ویژه مناطق عراق و شام در این مقطع زمانی که با زندگی جمال‌الدین

اصفهانی مقارن بود، سرگذشتی نابه‌نجار داشت و پایه‌های سلطنت سلجوقی بر اثر درگیری‌های داخلی مدعیان سلطنت سخت سست بنیاد شده بود. یک نمونه از این نابسامانی‌ها، کشتار باطنیان (اسماعیلیان) به دستور خواجه نظام الملک توسی بود که سلطنت ملک شاهی را از هم گسسته بود.

مقتفی، خلیفه عباسی (۵۳۵-۵۵۵ ق)، که پس از قتل دو خلیفه (مسترشد و راشد) و چیرگی دو‌یست ساله آل بویه و سلجوقیان برخلاف عباسی، توفیق یافت آب رفته را به جوی بازگرداند و اعتباری اندک برای بغداد عباسیان به دست آورد، با توسل به نیرنگ‌های فراوان، در بهره‌گیری از بازار آشفته حکومت سلجوقیان و اقتدار اتابکان آنها، توانست طرفی ببندد. درست در هنگامه این درگیری‌ها بود که مهاجمان صلیبی، بی‌هیچ مانعی به بسیاری از سرزمین‌ها و دژهای خطه شام و قدس دست یافتند و با درنده‌خویی و خشونت‌هایی که در وجود آنان بود، بر مسلمانان جنگ‌زده این مناطق رحم نکردند و همه را از دم تیغ گذراندند. در این روزگار آشفته بود که عماد الدین زنگی (۵۲۱-۵۴۱ ق) بنیان‌گذار سلسله اتابکان موصل، پس از قتل پدرش، حکمرانی بر منطقه موصل را از سوی پادشاه بر عهده گرفت و افزون بر حکومتی مقتدرانه بر موصل، با شجاعتی تمام به کارزار فرنگیان صلیبی شتافت و بسیاری از دژها و شهرهای اشغال شده را از آنان پس گرفت و درست در همین روزگار سرنوشت ساز که مشغول از بین بردن تجاوز صلیبیان به سرزمین‌های اسلامی بود، به دست غلامانش کشته شد. (ابن اثیر جزری همان، ۸۱-۸۰) هنگام قتل عمادالدین زنگی، که ذکر آن گذشت، جمال الدین اصفهانی که در اردوی او بود، گریزان نزدیکی دیگر از فرماندهان نظامی عماد الدین پنهان شد و پس از آرامش نسبی اوضاع، از نهانگاه بیرون آمد و شخصی را به موصل فرستاد تا از قتل عمادالدین خبر دهد.

جمال الدین که در این روزهای سخت پشت و پناه خاندان زنگی بود؛ توانست پایه‌های حکومت اتابکان را در منطقه موصل استوار سازد. (همو، همان‌جا، ۸۵). و با ابراز شایستگی، درایت و برخورد خوب، توجه کامل اتابکان زنگی را به خود جلب کرد و

به تصدی دیوان اشراف آنان ارتقا یافت و کارش به جایی رسید که برتر و بزرگتر از دیگر درباریان شده بود. (بنداری، همان، ۲۵۱)

سرانجام در سال ۵۵۸ ق اتابک قطب الدین، وزیر خود، جمال الدین اصفهانی را گرفتار ساخت. سخن چینی حاسدان چنان در وجود قطب الدین کارگر افتاد که او را گرفت و در قلعه موصل زندانی کرد. جمال الدین، سالی را در زندان سپری کرد و به عبارت و تدارک سفر آخرت سرگرم بود تا این که در رمضان سال ۵۵۹ ق دعوت خدایش را لبیک گفت و به سوی او شتافت. (ابن جوزی، ۱۴۱۲ ق. ج ۱۸ ص ۱۶۱)

جمال‌الدین از دیدگاه مورخان و ادیبان

مورخان، همزمان یا نزدیک به زمان این وزیر نیکوکار، همگی از مکارم اخلاق او داد سخن داده اند که بیانش به درازا می کشد. ابن اثیر، مورخ بزرگ عرب (م، ۶۳۰ ق) در کتاب کامل خود، او را به حشمت، شوکت، بلندنظری و آزادگی ستوده و یادآور شده که هیچ یک از وزیران به پایگاه او در جوانمردی و بخشش دست نیافتند. وی نقل کرده که جسد جمال‌الدین، چند گاهی در موصل مدفون شد و سپس جنازه‌اش را تلاوت کنان و نمازگزاران به سوی حجاز بردند. از موصل تا مدینه، آرامگاه ابدی او، در هر تربت پاک‌ی بر جنازه‌اش نماز گزاردند. جوانی همراه جنازه، متأثر از این ماتم، با صدای رسا و بر بدیبه این اشعار را خواند:

سَری نَعِشُهُ فَوْقَ الرِّقَابِ وَ طَأَلَمَا
يَمْرُؤُ عَلَى الوَادِي فُتْثِنِي رِمَالُهُ
سَری جوڈه فَوْقَ الرِّكَابِ وَ نَائَلُهُ
عَلِيه وَ بِالنَّادِي فُتَبِكِي اِرَامَلُهُ

(ابن اثیر، ۱۳۸۶، ق.ج ۱۱، ص ۳۰۶)

یعنی: جسم بی جانش بر روی دوش سوگواران روان است و روزگاری دراز که انبوه بخشش‌هایش بر پشت کاروان‌ها راهی دیار نیازمندان بود. در گذر از بیابان‌ها، سنگریزه‌ها بر او درود می‌فرستند و در مجالس ماتم شهرها، زنان بیوه در ماتم مرگش می‌گیرند. در وصف دادگری‌ها و سخاوت‌های او باز هم گفته‌اند. عماد کاتب ادیب و

نویسنده سده ششم اصفهان، (م. ۵۹۷ ق) گفته: در روزگاری که در بغداد سرگرم تحصیل بودم، سفری به موصل کردم و در مسجد جامع این شهر، نزد جمال الدین [اصفهانی] حضور یافتم و همان‌جا در خدمت او در دو مساله با فقیهان صحبت کردم. از اشعاری که در ستایش جمال الدین گفته ام و یادگار اوائل شاعری من است، اول آن، این ابیات است:

أَطُّهُمْ وَ قَدْ عَزَمُوا ارْتِحَالَا تَنُّوا عَنَّا جَمَالًا لَا جَمَالَا
وَلَا وَقَدَتِ الْيَكْمُ بِي جَمَال وَلَا وَ أَيْتُ مَوْلَانَا الْجَمَالَا...
وَ قَائِلُهُ أَفَى الدُّنْيَا كَرِيمٌ سِوَاةُ فَقُلْتُ لَا وَ ابِي الْعَلَا

یعنی: بار بربستند و کوچیدند و گویی شتران را از ما برگردانند، نه چهره‌ها را. شتران، مرا به سوی شما نیاوردند، گویی دوست سرورمان، جمال الدین نیستم و گوینده‌ای می‌گفت: آیا در جهان، بخشنده‌ای و گشاده دستی به جز جمال الدین هست؟ گفتم: نیست که نیست و به جهان ابوالعلا سوگند که نیست.

عماد در این سفر از خوان بیکران نعمت جمال الدین بهره‌ها برده و از کرم و بخشایش او سخن‌های بسیار گفته است. (بنداری، همان، ۲۵۳-۲۵۲ و ۲۶۳، انوشروان بن خالد کاشی، ۱۹۷۴ م، ۱۹۴-۱۹۳)

ابوالحسن علی بن خلیفه بن علی نحوی (م، ۵۶۲ ق) معروف به ابن المُنْتَقَى موصلی، از ادیبان فاضل که در مسجد النبی موصل مجلس درس برگزار می‌کرد. از جمله ادیبان دیگر بود که در موصل مشمول اکرام و انعام جمال الدین شده‌اند. (یاقوت حموی، ۱۹۲۳، ج ۵، ص ۲۰۶-۲۰۷).

مورخان اسلامی عرب و غیر عرب از بناها و آثار خیریه جمال الدین اصفهانی در نقاط مختلف، به تفصیل سخن گفته‌اند. معروف‌ترین آنان، ابن جبیر اندلسی (م، ۶۱۴ ق) جهانگرد پر آوازه غرب اسلام است که پس از سفرش به سوی شرق، در سال ۵۷۹ ق، یعنی بیست سال پس از درگذشت جمال الدین اصفهانی، به هنگام ادای مناسک حج و زیارت مرقد رسول خدا (ص) در مدینه، از آثار خیر باقی‌مانده از او در این شهر،

مفصل سخن رانده که بخشی از آن در این جا می‌آوریم. «این شهر مبارک، دو حمام دارد. یکی در نزدیکی حرم مطهر و دیگری که بزرگ‌تر است، از آن جمال‌الدین است، این مرد- که خدایش بیامرزد- آثار بزرگ و پسندیده و جاویدان، چنان از خود به یادگار نهاده که هیچ یک از خلفا و وزیران بر او پیشی نگرفته‌اند. او به گاه وزارت در دستگاه حکمرانان موصل بیش از پانزده سال این آثار ارزنده را در حرم خدا و پیامبرش به پاداشت که بهره‌اش به هر مسلمانی رسیده و اموال فراوان که برای کارهای نیک وقف کرده بود، در این راه هزینه کرد، از جمله بنای آب انبارها و آبگیرها برای آب باران و نوسازی‌ها در حرمین شریفین، وی همچنین از دیگر اقدامات پسندیده و کارهای خیر جمال‌الدین نام می‌برد. از جمله کشیدن آب از عرفات به مکه، بنای دو بارو بر مدینه الرسول (ص) که دارایی بسیار بر آن نهاد، نوسازی همه درهای حرم پیامبر (ص)، زر اندود کردن در خانه کعبه با طلای ناب، اصلاح راه‌ها در قلمرو سرزمین‌های اسلامی (از عراق به شام و حجاز)، جاری ساختن آب‌ها و بنای آب انبارها و منزل‌گاه‌ها در بیابان‌ها و سرپناه‌ها برای مسافران، ساختن مهمان‌خانه‌ها در عراق و شام برای فرود آمدن فقیران و در راه ماندگان که از پرداخت کرایه درمانده‌اند.

ابن جبیر در ادامه می‌گوید: «در موصل از بازرگانان موثق که خود شاهد بوده‌اند، خبر یافتیم که جمال‌الدین در روزگار حیاتش، سرایی فراخ و پهناور به گستردگی دامنه بخشش خویش فراهم ساخت که پذیرای گروهی بسیار از نیازمندان و غریبان بود و تا زنده بود، بر این سیره بود، که خدایش بیامرزد.

آثارش جاویدان و اخبارش ورد زبان ستایشگران بود. روزگار را به نیک‌نامی و نیک‌روزی گذراند. ذکر جمیل از آن سعیدان است که حیات جاودان و عمر دوباره دارند و بر خداست پاداش بندگان نیکوکارش که او بخشاینده‌ترین بخشایش‌گران و چاره‌سازترین چاره‌سازان است. (ابن جبیر اندلسی، ۱۹۸۶، ص ۱۴۸ و ۹۳-۹۱)

سخن از شرح خدمات جمال‌الدین اصفهانی و ذکر جمیلش به درازا کشید. او که شخصیتی تاریخی به شمار می‌آید و در پهنه بیکران شعر و ادب ایران زمین نام و

آوازه‌ای ندارد، با این حال، مورد توجه قصیده سرا و سخن پرداز بنام، یعنی خاقانی شروانی، (م، ۵۹۵ ق) قرار گرفته که هم‌زمان با او می‌زیسته و همان‌گونه که گفتیم با او دوستی و ارتباط داشته و در جای جای آثارش، نامی از جمال الدین برده و به ستایش او پرداخته و درباره مکارم و خیرات و میرات او به تفصیل داد سخن داده است که در این بخش به آن می‌پردازیم:

خاقانی، دو اثر معروف دارد. یکی دیوان اشعار که در بردارنده قصائد، غزلیات، رباعیات و ... اوست. و دیگر اثرش، مثنوی تحفه العراقین است که رهاورد سفر او به عراق عرب و عجم و ذکر شاهان و رجال معروف آن دیار است که آن را به نام جمال الدین ابوجعفر محمدبن علی اصفهانی، همین شخصیت مورد نظر ما سروده و به موصل برده و تقدیم جمال الدین محمد موصلی کرده است. (قریب، ۱۳۵۷، مه) وی در هر دو اثرش، بارها از جمال الدین اصفهانی نام برده و به ذکر خیر او پرداخته است. چرا که خاقانی را به اصفهان علاقه ای ویژه بوده و به آنجا مسافرت کرده و این شهر و مردمانش را بارها ستوده است.

خاقانی که در سفر خود به قصد حج و دیدار با شاهان عراق عرب و عجم، عازم آنجا شد، در بازگشت از سفر با چند تن از مردان بزرگ از جمله سلطان محمد بن محمود سلجوقی و جمال الدین محمد بن علی اصفهانی وزیر قطب الدین صاحب موصل دیدار کرد (صفاء، ۱۳۴۷، ج ۲، ص ۷۷۹-۷۷۸) این سفر در سال ۵۵۱ اتفاق افتاده. چنان، که خود خاقانی در قصیده معروفش در وصف اصفهان به این رویداد اشاره کرده است:

در سنه ثانون الف به حضرت موصل راندم ثانون الف سزای صفاهان
(خاقانی، ۱۳۵۷، ص ۳۵۵)

خاقانی در مثنوی تحفه العراقین خود، بارها جمال الدین اصفهانی و آثار نیک و اعمال خیر او را که بیشتر ذکر آن رفت، ستوده. از جمله: تعمیر بیت الله الحرام به دست او (که پاره‌ای از ابیاتش نقل می‌گردد):

شام ابتر نیست ملک زایست
عرش است به عرصه حرم در
آری در صاحب جهاندار
موصل حرم نجات بخش است
موصل فلکی است از عجایب
آن صدر عراق و صاحب شام
هم افسر افسر سران است
خورشید که برترین مثالی است
جم پیش کسی چه پای دارد
هر چه از خط جام یافتی جم
خود صورت جام چیست جز خام
جام است و بال اهل ملت
با هم که نهد سها و خورشید؟
جمشید، جمال را عیال است

موصل خلفی جهانگشایست
سدره است به ساحت ارم در
سدره صفت است و عرش کردار
موصل ارم حیات بخش است ...
بیت المعمور کاخ صاحب ...
بل صاحب صدر کل اسلام ...
هم صاحب صاحب افسران است
از سایه همتش خیالی است
کو دست جهان نمای دارد
او از خط دست یابد آن هم ...
کی جامع پختگی بود جام؟
اینک به میانش حرف علت
یا دست جمال و جام جمشید؟
فخر جم و آتش از جمال است

(خاقانی، ۱۷۹، ۱۳۵۷-۱۸۱)

خاقانی پس از این مدیحه چندین مثنوی دیگر در تحفه العراقین با موضوع «مدح جمال الدین موصلی» سروده که در تمامی آنها، ذکر خیر او و شرح بخشش کرم بیش از اندازه و باقیات صالحات به جا مانده از اوست که ذکر همه ابیات آن بسیار به درازا می‌کشد. بنابراین تنها به نقل چند بیت از هر مثنوی بسنده می‌کنیم. تا شواهدی بر آنچه تاکنون گفته شد، آورده شود:

در ادامه، مثنوی‌ای که ابیاتی از آن اندکی بیشتر نقل شد، مثنوی دیگری با عنوان «خطاب به آفتاب» موجود است که خاقانی در آن، از آفتاب می‌خواهد که خود را در سایه جمال الدین بیاویزد و خورشید بودن را از او بیاموزد. (این مثنوی سرآغازش چنین است):

گرد حرمش جواز یابی
 بینی حرم رفیع قدرش
 سلطان کرم درو نشسته
 تکیه زده بر سر ملائک
 احسانش زوال قحط قحطان
 جبریل کمینه میهمانش
 جمع آمده بهر خدمت و پاس
 بسته کمران چو حلقه قد خم
 روزی طلب آمده دمادم
 در صورت جسمی آمده پاک
 عدلش در ظلم در گرفته
 گویی به سحاب جودش اندر
 هر دانه که خوشه فلک زاد
 هر چه از مه و مهر سال‌ها زاد
 از خلعت اوست آنکه پذیرفت
 ای عالم ازین نظام ثانی
 ای آدم از این خلف که داری
 ای قرصه آفتاب هین خیز
 زان خورشید کواکب افروز
 در بند میان به پاسبانی
 تا پیش سریر او پیویی
 تا شرح دهی به صد عبارت
 مکه چه عجب گرش دعاگوست

کم بوده عمر بازیابی
 عرش آمده در طواف صدرش
 از سایه سدر، کله بسته
 چون متکئین علی الارائک
 ایوانش بهشت عدن عدنان
 فردوس کهنه نقلدانش
 ادریس و مسیح و خضر و الیاس
 کیخسرو و زوال و سام و رستم
 دیو و ملک و پیری و آدم
 ارواح و عقول و نفس و ادراک ...
 جودش سر بخل بر گرفته ...
 سیلی است سخاش، سائل آور...
 کیوان به زکات فطر او داد
 از خاک ستد به باد برداد...
 مه توزی و آفتاب زربفت...
 زاقبال چه یافتی ندانی
 الحق پدر چه بختیاری
 در ظل جمال دین در آویز
 خورشیدی و کوکبی در آموز
 بگشای زبان به ترجمانی
 شکر حرم مدینه گویی
 خشنودی مکه از عمارت
 خود مکه و کعبه حضرت دوست...

خاقانی در چند جای دیگر از تحفه العراقین جمال الدین محمد موصلی [اصفهانی] را ستایش کرده و در برخی از ابیات آن مثنوی نیز گریزی به بخشش، عدل و آبادانی مکه به دست او کرده و ذکر جمیل او را به نظم کشیده و صدرالاسلام و صدرالوزرایش خوانده:

... بر دست تو ای محمد احسان	شیطان نیاز شد مسلمان
از جود تو در جهان امید	که آن در سفر است همچو خورشید
تازه به بقای توست عالم	ای عالمی از فنا مسلم ...
جود تو که دایگان دنیا است	تاراج ده یتیم دریا است ...
صیت کرمت چو کعبه شد فاش	با کعبه چه کردی ای کرم پاش
کعبه ز وجود تو چه دیده است؟	از میوه جود تو چه چیده است؟
وام است ز زر بی شماری	بر کعبه هزار پیلوارت
کعبه ز تو نام جاودان یافت	مکه به بقات آن مکان یافت
... آوازه رود ز نسل آدم	در چار کنار هر دو عالم
که ابلیس ز کفر شد مجرد	در عهد جمال دین محمد
ای جان محمد اندر اسلام	تا زنده به جان چون تو همنام
نامت به محمدی وفا کرد	خود نام بگو کجا خطا کرد؟ ...
... سلطان سخا و صدر مطلق	خورشید کمال و سایه حق
سلطان به حق جمال دین است	آن سایه که گفته اند این است ...
از بس که کنم سماع ذکرش	شد حامله از صفات بکرش
از بس که خرد ثنای او راند	در گوش دلم صفات او خواند... الخ

(همو، همان، ۱۹۵-۱۸۶ و ۲۴۸-۲۴۵، کل مثنوی‌ها)

افزون بر تحفه العراقین که بخشی از ابیات آن نقل شد، خاقانی در دیوان خود نیز به نام جمال الدین محمد اصفهانی اشاره کرده و چندین بار به مناسبت، از او و خصائل و فضائلش یاد کرده. مثلاً در قصیده‌ای که مطلع چهارم آن چنین است:

من صید آن که کعبه جهان‌هاست منظرش با من به پای پیل کند جنگ عهرش
به آبادانی کعبه به دست جمال الدین اشاره کرده و در بیتی چنین گفته:
شکر جمال گوی که معمار کعبه اوست یا رب چو کعبه دار عزیز و معمّرش
و در بیت بعد، جمال الدین را شاه سخا و خود را شاه سخن نامیده که به دیدار او
رفته:

شاه سخن به خدمت شاه سخا رسید شاه سخا، سخن زفلک دید برترش
(خاقانی، ۱۳۵۷، ۲۲۰)

خاقانی در قصیده معروف خود با ردیف صفهان، به مطلع:
نُکَهِت حور است یا هوای صفهان جبهت جوزاست یا لقای صفهان
به سال دیدارش از موصل (۵۵۱ ق) و ملاقاتش با جمال‌الدین اشاره کرده و چنین
گفته:

در سنه ثانون الف به حضرت موصل راندم ثانون الف سزای صفهان
صاحب جبریل دم، جمال محمد کز کرمش دارم اصطفا‌ی صفهان...
(همو، همان‌جا، ۳۵۵)

در جای دیگر دیوان خاقانی، قصیده‌ای است بدین سر‌آغاز:
ز گلستان وصل نسیمی شنیده‌ام دامن گرفته بر اثر آن دو دیده‌ام
که گویا در وصف جمال الدین محمد اصفهانی است، به آشنایی خود با او اشاره
کرده و در ضمن ابیاتی از همان قصیده چنین گفته:

... گاهی لبش گزیده و گاهی به یاد او آن می که وعده کرده زدستش مزیده‌ام
خود نام من ز خاطر من رفته بود پاک خاقانی آن زمان ز زبانش شنیده‌ام
در جمله دیدم آنچه ز عشاق کس ندید اما دریغ چیست که در خواب دیده‌ام
گویی که بر جنیبت و هم از ره خیال در باغ فضل صدر افاضل چریده‌ام
و الا جمال دین محمد، محمد آنک از کل کون خدمت او برگزیده‌ام... الخ
(همو، همان‌جا، ۶۴۷)

و سرانجام در قطعه ای مصرع، بدین مطلع:

جمال، شاه سخا بود و بود تاج سرم وحید، گنج هنر بود و بود عم پسر
در سوگ جمال الدین و شخصی دیگر به نام وحید که گویا پسر عمویش بوده،
چنین سروده است:

به سوی این دو بیگانه به موصل و شروان دلی است معتکف و همی است بر حذر
سخا به مردم هر دو چشم‌های هنر گریست بر من و حالم چو دید در به درم
منم غریق غم و اندهان که در شب و روز غم جمال برم و انه وحید خورم
(همو، همان‌جا، ۹۰۴-۹۰۳)

نتیجه گیری

سرزمین سپاهان را مانند این افراد با کفایت و نیکوکار، بسیار است. همان‌گونه که گفته شد، جمال‌الدین اگر چه شخصیتی ادبی به شمار نمی‌رود، ولی کاردانی، حسن تدبیر، بلاغت و کتابتش چنان بود که در عرصه پهناور شعر و ادب ایران نیز نامش به یادگار مانده و قصیده سرایی بنام چون خاقانی شروانی، بارها شرح آثار نیک او را داده و اگر ژرف‌تر بنگریم، چه بسا گویندگان دیگری نیز در باره او داد سخن داده باشند. به هر روی، اگر چه سخن از شرح خدمات، نقد حال و اوصاف جمال‌الدین به درازا کشید، اما شرح احوال این نمونه والای انسانی ضروری می‌نمود و نیز ردّ بر قول آنانی که خواسته یا ناخواسته، اصفهانیان را به بخل و امساک یاد کرده‌اند تا ببینند که جمال‌الدین، نشانه بارز ایثار و جوانمردی، برخاسته از همین اصفهان است.

کتاب نامه (فهرست منابع و ماخذ):

- ۱- ابن اثیر جرجی، عزالدین، التاریخ الباهر (باهر)، تحقیق احمد طلیمیات، ۱۳۸۲ ق/ ۱۹۶۳ م، مصر.
- ۲- همو، الکامل فی التاریخ (کامل)، ۱۳۸۶ ق/ ۱۹۹۶ م، بیروت، لبنان.
- ۳- ابن تغزی بردی، ۱۳۸۳ ق/ ۱۹۶۳ میلادی، النجوم الزاهره، قاهره.
- ۴- ابن جبیر اندلسی، ۱۹۸۶ میلادی، رحله، بیروت.
- ۵- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، المنتظم، ۱۴۱۲ ق/ ۱۹۹۲ م، بیروت.
- ۶- ابن خلکان، شمس الدین احمد، ۱۳۶۴ ش. و فیات الاعیان، تحقیق احسان عباس، قم.
- ۷- انوشروان بن خالد کاشی، ۱۹۷۴ میلادی، تاریخ دولت آل سلجوق، قاهره.
- ۸- بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶ ش. تاریخ سلسله سلجوقی، ترجمه محمد حسین جلیلی، تهران، بنیاد فرهنگ.
- ۹- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی، ۱۳۵۷ ش.، چ دوم، دیوان، به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی، تهران، زوار.
- ۱۰- همو، مثنوی تحفه العراقین، ۱۳۵۷ ش.، چ دوم، به کوشش دکتر یحیی قریب، تهران، امیرکبیر.
- ۱۱- صفا، ذبیح الله، ۱۳۴۷ ش.، چ چهارم، تاریخ و ادبیات در ایران، تهران، ابن سینا.
- ۱۲- قریب، یحیی، ۱۳۵۷ ش.، چ دوم، مقدمه تحفه العراقین، تهران، امیرکبیر.
- ۱۳- یاقوت حموی، ۱۹۲۳ میلادی، معجم الادبا، به تحقیق مارگلیوث، مصر.